

Aesthetic Perception of Consciousness in Phenomenology in Sartre's Viewpoint through the Critique of Phenomenon Consciousness to Husserl and Heidegger

Abdolreza Safari*, Amrolah Moein

1. Assistant Professor of Department Islamic Philosophy and Theology, Payame noor University, Tehran, Iran
2. Assistant Professor in Department of Theology, Shahrekord University, Iran

Abstract

This paper focuses on the analysis of one of the most important aspects of the psychology of phenomenology which is named Aesthetic perception of consciousness. The central question of the essay is how the transcendental life of intersubjective transforms into an aesthetic one? The Writer detects three-stages in this upheaval process. First, this process gets started from Husserl and implementation eidetic reduction. The result of this theory is transcendental transformation life of intersubjective from mere intuition of essences in the pure subjective to an objective science that constitutes objects. The second begins with Heidegger's objection to this aspect. So the result of the eidetic reduction is the replacement of Dasein to consciousness. So Heidegger's pattern was consciousness-Existence. The three, but in Sartre's viewpoint consciousness and freedom are unified. And the final goal of eidetic reduction is to discover this point that consciousness has many properties: mere spontaneity and bi-essence. We can design consciousness to a sketch that creates himself freely. The Writer concludes that the deepest root of approach aesthetic perception of consciousness is leaning back to pattern consciousness- freedom.

Keywords: Aesthetic Perception of Consciousness, Phenomenology, Sartre, Husserl, Heidegger, Eidetic Reduction

ادراک زیبایی‌شناسی آگاهی در پدیدارشناسی از نظرگاه هوسرل، هیدگر و سارتر

عبدالرضا صفری^{۱*}، امراله معین^۲

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

a.safari@pnu.ac.ir

۲. استادیار گروه الهیات دانشکده الهیات دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

moein@sku.ac.ir

چکیده

مقاله حاضر می‌کوشد نشان دهد در آموزه روان‌شناختی پدیدارشناسی به سبب کاربست روش فروکاست آیدتیک، ادراک معرفت‌شناختی آگاهی به ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی تبدیل می‌شود. دستاورد مهم این مقاله تمرکز بر این چرخش انقلاب‌گونه است که تمهیدات آن از هوسرل و آموزه فروکاست آیدتیک او مایه می‌گیرد؛ زیرا براساس این روش، حیات استعلایی آگاهی از حالت شهود ذوات در ذهنیت محض به علمی عینی‌کننده تبدیل می‌شود تا سبب قوام‌بخشی (وجودبخشی) اشیا شود؛ اما سرانجام کاربست آموزه فروکاست آیدتیک نزد هیدگر قرارگرفتن وجود خاص آدمی به جای آگاهی است تا آگاهی‌اگزستانس پدیدار شود. نویسنده نتیجه می‌گیرد براساس کاربست این آموزه و یکی شدن آگاهی و آزادی که شاخصه مهم اگزستانس است، در نزد سارتر هدف نهایی آموزه فروکاست آیدتیک، عدم‌سازی است؛ زیرا آگاهی محض، خالی از محتوا و عدم است. به این ترتیب، آگاهی در عین حال که خودانگیختگی است، آگاهی هم هست؛ لذا آگاهی صرفاً محض و فاقد ماهیت شناخته می‌شود و می‌توان آن را به «طرح» تعریف کرد؛ زیرا می‌تواند خود را آزادانه بیافریند، انتخاب و ابداع کند. پس آگاهی همان اگزستانس است. این گونه از ادراک حیات استعلایی آگاهی را می‌توان عمیق‌ترین ریشه ادراک زیبایی‌شناسی آگاهی دانست که سرانجام پدیدارشناسی را به «فلسفه عمل» تبدیل می‌کند؛ اما نمونه‌های مهم خودانگیختگی و نظرگاه زیبایی‌شناختی آگاهی که در اینجا طرح آگاهی خوانده می‌شود، در تخیل و عواطف به‌روشنی دیده می‌شود.

واژگان کلیدی: ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی، پدیدارشناسی، فروکاست آیدتیک، هوسرل، هیدگر، سارتر.

مقدمه

کاربست آموزه فروکاست پدیدارشناسی^۱ برای تعیین شیوه ادراک آگاهی که در این مقاله گاهی از آن به ذهن نیز یاد می‌شود، پیامدهای مهمی در سرنوشت و جهت‌گیری آموزه‌های پدیدارشناسی به همراه دارد. فلسفه وجودی به سبب بهره‌گرفتن از اندیشه بازگشت به خود اشیا و مرتبط‌ساختن توصیف ماهیت پدیدارها با فعالیت ذهن، وابستگی عمیقی به پدیدارشناسی دارد؛ اما به تعلیق درآوردن ماهیت پدیدارها و از میدان به‌دربردن کلیه معلوماتی که علاوه بر پدیدار اولیه وجود دارد، از نظرگاه این متفکران نباید گونه‌ای ماهیت‌انگاری افلاطونی یا اصالت منطق‌اشمرده شود؛ چون پدیدارشناسی از ما نمی‌خواهد به چیزی باور داشته باشیم؛ بلکه کار و فعالیتی است که باید انجام شود. چنین نظرگاهی منجر به بدیهی‌انگاشتن جنبه التفاتی ذهن^۲ می‌شود. نتیجه این بدیهی‌انگاشتن نزد هوسرل که از رهگذر فروکاست پدیدارشناسی انجام گرفت، این بود که همه اشیا عالم خواه واقعی باشد خواه ذهنی، برای ذهن و آگاهی به تجربه مستقیم و زنده‌ای بستگی می‌یابد که انسان پس از طرد نگرش طبیعی به دست می‌آورد.

این امر برای هیدگر و سارتر زمینه‌ساز تفکر اگزیستانس شد؛ چون در نظرگاه ایشان، هوسرل نمی‌خواست با ماهیت‌هایی که از رهگذر فروکاست پدیدارشناسی به دست می‌آید، عالمی همچون عالم افلاطونی بسازد؛ بلکه واقعیت وجود در عالم را در حوزه ذهنیت تبیین می‌کرد. یعنی موجودی را که با آگاهی و ذهن خود، ماهیت اشیا را خلق می‌کند. این به معنای استقرار «وجود در عالم» در قلمرو آگاهی

است؛ بنابراین وجود در عالم جز در زمینه فروکاست پدیدارشناسی نمودار نمی‌شود. درست است که هوسرل، متفکری اگزیستانس نیست؛ اما آموزه فروکاست او به واقع دری به روی تفکر درباره اگزیستانس می‌گشاید که در تجربه زنده ماهیت‌ها مندرج شده است و این اگزیستانس (وجود خاص) مقدم بر هر تفکری است. بنابراین برای متفکرانی همچون هیدگر و سارتر که با استفاده از آموزه فروکاست هوسرل به آگاهی و به تعبیری «وجود خاص انسانی» دست یافته‌اند، پرسشی مشترک و اساسی وجود دارد. یعنی پرسش از آگاهی که پدیدار در آن نمودار می‌شود و به قلمرو استعلایی آگاهی وحدت و معنا می‌دهد. در نزد این متفکران چرخشی انقلاب‌گونه در شیوه ادراک آگاهی دیده می‌شود؛ زیرا در این نظرگاه درباره آگاهی، شناخت و ادراکی تام موجود نیست و در ادراک آگاهی حتی نمی‌توان از خود آموزه فروکاست بهره گرفت؛ زیرا آگاهی اگزیستانس و به تعبیر دیگر، خود اگزیستانس است که ادراک آن از هر دسته‌بندی مفهومی آزاد است و تنها از رهگذر گونه‌ای زیبایی‌شناختی امکان دارد. به این ترتیب با کاربرد آموزه فروکاست برای ادراک آگاهی دو نتیجه به کلی متفاوت حاصل می‌شود: یکی نظرگاه هوسرل که آگاهی پدیدارشناختانه را به منزله ناظر و تماشاچی بدون منفعت واقع معرفی می‌کند و دیگری نظرگاه هیدگر و به ویژه سارتر که براساس آن آگاهی خودانگیخته و به واقع طرحی است که شاخصه‌های مهم ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی به شمار می‌آید. این نگرش یعنی استقرار آزادی در آگاهی و خودانگیختگی آن که بنابر تعریف مفهوم گریز آگاهی شکل می‌گیرد، پیامدهای مهمی برای فلسفه وجودی به همراه دارد. جهت‌گیری اساسی این

¹phenomenological reduction²logicalism³intentionality of the mind

استعلایی را پذیرفت (Macann, 2005: 11). عامل دوم این است که ادراک هویت آگاهی با فهم هوسرل از علم آیدتیک گره می‌خورد. به این سبب، او را به چشم‌انداز روان‌شناسی آیدتیک رهنمون می‌کند. هوسرل در مقاله خود با عنوان «پدیدارشناسی» در چاپ چهاردهم دانشنامه بریتانیکا با اشاره به روش فروکاست آیدتیک آگاهی و ذهن از آموزه روان‌شناسی آیدتیک محض به‌عنوان بنیاد هرگونه روان‌شناسی تجربی یاد می‌کند (Husserl, 1997: 92)؛ اما پیش از تحلیل این آموزه و نقش آن در ادراک آگاهی باید مفهوم دقیقی از علم آیدتیک به دست آورد؛ مفهومی که زیربنای فروکاست آیدتیک آگاهی به شمار می‌آید.

علم آیدتیک

موضوع این دانش به‌واقع ذات محض ابژه‌هاست و هوسرل از این گونه علم به دانش ذوات محض با عنوان آیدوس یاد می‌کند (Husserl, 1931: 8)؛ اما فرایند تجربه یا شهود ذات، دیدن آیدتیک² و علم آیدتیک نام دارد که نباید به‌منزله دانش تجربی شناخته شود (ibid.). به این ترتیب علم آیدتیک مانند علمی همچون ریاضیات محض و منطق ابژه‌های خاص خود را دارد؛ زیرا هوسرل ذات را گونه‌ای نو از ابژه می‌داند. همچنان که داده منفرد یا شهود تجربه‌کردن³ ابژه منفرد است، داده شهود آیدتیک ذات محض است (ibid.:9). شهود در اینجا به‌طور دقیق به‌معنای دیدن ذات است و ذات، ابژه آیدتیک است.

مقاله تحلیل و بررسی خاستگاه و پیامدهای مهم این جریان انقلابی در فلسفه وجودی، به‌ویژه در تفکر سارتر است. به این ترتیب، پیکره اصلی این مقاله با سه پرسش اساسی شکل می‌گیرد:

۱. هوسرل در کاربست آموزه فروکاست درباره آگاهی چه رویکردی را دنبال می‌کرد؟ اهداف و نتایج کار او در مسیر ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی چگونه ارزیابی می‌شود؟
۲. هیدگر با بیان اینکه آگاهی⁴ اگزیستانس است، چه نقشی در فراروی از ادراک معرفت‌شناختی آگاهی به عهده گرفت؟
۳. تفکر سارتر چگونه با مددگرفتن از اندیشه‌های هوسرل و هیدگر و با درهم‌شکستن دسته‌بندی‌های مفهومی در تعریف آگاهی به چشم‌انداز ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی دست یافت؟

هویت آگاهی نزد هوسرل

دیدگاه او در این باره از دو عامل اثر می‌پذیرد: نخست، هوسرل براساس آموزه‌های کانتی به ادراک شناخت‌شناسانه آگاهی باور داشت. در این نظرگاه، هویت آگاهی عبارت است از کنش ترکیب محتوای متکثر شناختی براساس مفاهیم ضروری و پیشینی خود سوژه؛ بنابراین آگاهی که در عین حال با «من» یکی می‌شود، لازمه وجود وحدت تجربه است. از این رو هوسرل تحت تأثیر اصل صوری حاکم بر وحدت آگاهی و پدیدآورنده آن که وحدت استعلایی ادراک نفسانی⁵ (Kant, 1998: B132) خوانده می‌شود، بر این باور بود که باید واقعیت ذهنیت

² transcendental subjective

³ eidetic science

⁴ eidetic psychology

⁵ Eidos

⁶ eidetic seeing (ideation)

⁷ experiencing intuition

¹ apperception

روان‌شناسی را نیز طرد کند. این همان مبنای مهم فروکاست من^۳ یا فروکاست آگاهی است.

این مبنا چنان اهمیتی دارد که جایگاه نخستین فروکاست پدیدارشناسی به آن اختصاص دارد. به این سبب، پدیدارشناسی در اولین نمونه کاربست آموزه فروکاست، پدیدارشناسی امکانات ضروری شهود اصیل «من»^۴ (ibid.: 93) و به تعبیر دیگر شهود اصیل ذهن محض^۵ به شمار می‌آید. این گونه از پدیدارشناسی که در ضمن هوسرل با عنوان پدیدارشناسی همدلی^۶ از آن یاد می‌کند (ibid.: 94) و به ذهنیت ناآشنا و بیگانه^۷ اشارت می‌کند در نهایت به پهنه‌ای منجر می‌شود که فروکاست در ذهنیت محض است و خاستگاه بنیادی کاربرد آموزه آیدتیک در قلمرو آگاهی به شمار می‌آید.

به این سان مراد از فروکاست آیدتیک آگاهی، تمرکز بر پدیدارشناسی امکانات ضروری شهود اصیل آگاهی است. برجسته‌ترین این امکانات، قوام‌بخشی^۸ ابژه‌ها و اعیان است؛ اما آنچه از طریق این فروکاست استعلایی به دست می‌آید، آن است که ذهن و آگاهی مطلق^۹ به همراه تمامی حیات استعلایی‌اش آشکار می‌شود و در ترکیب‌های التفاتی‌اش همه ابژه‌های واقعی و ایدئال به اعتبار وجودی محصل قوام می‌یابند. چون هوسرل فلسفه استعلایی را وجودشناسی عام^{۱۰} (ibid.: 98) می‌نامد، وظیفه حیات استعلایی ذهن تنها در این خلاصه می‌شود که بتواند واحدهای واقعی تجربه و علم را قوام دهد؛ اما مهم است که معنای قوام‌بخشی ابژه‌ها و اعیان چیست.

اما مهم‌تر، روش دست‌یابی به این ذوات محض است. علم آیدتیک به این ایده‌ها حاصل فروکاست (اپوخه) یا رویکرد آیدتیک است. در کتاب *ایده‌ها سه گونه فروکاست دیده می‌شود*: فروکاست روان‌شناختی، فروکاست آیدتیک و فروکاست استعلایی. با این همه در کتاب *پژوهش‌های منطقی*^۱ که بین سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۱ نوشته شد، تنها از دو گونه فروکاست نخست سخن به میان می‌آید. به‌طور ساده فرایند فروکاست آیدتیک این است که ما را از تجربه امور جزئی متعلق به فرد، به تجربه یعنی به شهود ذات کلی و به تعبیری به نوع آیین جزئی‌ها هدایت می‌کند (Theodorou, 2015: 41). بنابراین فرایند علم آیدتیک برای دست‌یافتن به شهود آیدوس (ذات) از مسیر تغییردادن آزادانه ابعاد و ویژگی‌های نمونه‌ای منفرد و دست‌یابی به ذات می‌گذرد.

فروکاست آیدتیک آگاهی

این گونه از کاربست فروکاست آیدتیک که نویسندگان بر آن تمرکز دارد، به‌واقع در مرکز نظام کاملاً خودکفای روان‌شناسی محض قرار می‌گیرد. این گونه روان‌شناسی به این سبب محض است که ازسویی مستقل از دانش‌های تجربی است و به سبب پیشینی و آیدتیک‌بودنش زیربنای دانش‌های تجربی شناخته می‌شود و ازسوی دیگر بدون این دانش آیدتیک روان‌شناسی، اندیشیدن درباره «من و ما»، آگاهی و ابژه‌هایش و اصولاً اندیشیدن درباره حیات روانی ناممکن است (Husserl, 1997: 92). مراد هوسرل از گره‌زدن روش فروکاست پدیدارشناسی با پژوهش‌های آیدتیک آن است که نه تنها همه احکامی را که فراتر از حیات آگاه محض صورت می‌بندد کنار گذارد، بلکه می‌خواهد همه واقعیت‌های صرفاً

³ egological reduction

⁴ originally intuitive ego

⁵ pure inersubjective

⁶ phenomenology empathy

⁷ foreign subjective

⁸ constitution

⁹ absolute subjectivity

¹ positive existential validity 0

¹ universal ontology 1

¹ logical investigation

² Species

معنای قوام‌بخشی آگاهی به ابژه‌ها

آگاهی به سه معنا می‌تواند ابژه‌ها را قوام و به تعبیر دیگر «وجود» دهد: یکی متمایز ساختن معانی ابژه‌ها و به‌واقع چستی ابژه، دیگری معین ساختن فردانیت و جزئیات^۱ با تأکید بر جایگاهی که ابژه در زمان دارد. سومین معنا که اهمیت زیادی نزد هوسرل دارد این است که وجود ابژه اعم از وجود تخیلی یا واقعی آن را آگاهی وجود می‌یابد (ibid.). هوسرل اینان را جنبه‌های متفاوت وجود یافتن اعیان توسط آگاهی معرفی می‌کند و با پالایش مفهوم قوام وجود و با ورود مفاهیم زمان و مکان در وجود یافتن، به این نتیجه می‌رسد که وجود از طریق متعلق ساختن ابژه به زمان، به وسیله آگاهی قوام می‌یابد. پس هرگاه زمان قوام یافته توسط وجود «زمان عینی» باشد، وجود ابژه نیز وجود عینی است و هرگاه زمان قوام یافته توسط وجود، شبه‌واقعی^۲ باشد، وجود ابژه «وجود تخیلی» خواهد بود. همچنین مکان نیز گرچه به نسبت زمان موجودیت ثانوی دارد، همچون زمان به منزله صورت عام در تعیین وجود ابژه‌ها عمل می‌کند. از این رو زمان و مکان در مفهوم عالم^۳ به هم آمیخته می‌شوند تا در تعیین ابژه‌ها عمل کنند (steinbock, 1998: 19). به این معنا ابژه‌ها به صورت عالم تعلق دارند. برای مثال، برج میلاد در تهران به سبب کسب مکانی در صورت عالم یعنی در زمان و مکان عینی، موجودی عینی است. از این رهگذر، فردانیت این ابژه می‌تواند به منزله تعیین یافتن مکان ابژه در صورت عالم^۴ تعریف شود. اینها جریان کارکرد یا تجربه مستقیم آگاهی به شمار می‌آیند؛ اما باید همچنین اشاره کرد که این وجود، وجودی متعالی است

(ibid.)؛ زیرا آگاهی که تعیین و قوام وجود را بر عهده دارد، خودش امری متعالی است و به‌طور خلاصه در این آگاهی و ذهنیت استعلایی است که سوژه می‌تواند وجود اعیان را به شیوه‌های مختلفی تجربه کند.

پیامدهای فروکاست آیدتیک آگاهی

از این مطلب که وجود و قوام اعیان بر اساس فرایند فروکاست به آگاهی تکیه می‌زند، نتیجه می‌شود که به‌واقع پدیدارشناسی آگاهی پایه‌ای برای نظریه‌پردازی نیست؛ بلکه تلاش برای پایه‌نهادن علمی عملی است. یعنی تشویق به نظریه‌پردازی نمی‌شود؛ بلکه کوششی است برای انجام دادن کاری. به تعبیر دیگر، سرانجام فروکاست آیدتیک دست یافتن به علمی عملی است؛ نه پایه‌ای برای نظریه‌پردازی. به این سان، مراد از تعیین معنای ماهیت آگاهی با مدد گرفتن از مفهوم وجودبخشی توسط آگاهی، دست یافتن به علمی عینی‌کننده است (هوسرل، ۱۳۷۲: ۹۴)؛ اما مراد از علم عینی‌کننده چیست؟ پاسخ آن است که: «هرچند فروکاست آیدتیک تنها در قلمرو ماهیت‌ها است، اما نباید آن را گونه علم "عینی‌کننده پیشینی" بدانیم؛ زیرا از لحاظ روش‌ها و هدف با آنها تفاوت دارد. یعنی فروکاست آیدتیک از رهگذر مشاهده کردن، روشن کردن، تعیین کردن و از طریق متمایز ساختن معانی پیشرفت می‌کند. پدیدارشناس مقایسه می‌کند، تمییز می‌دهد، پیوند برقرار می‌کند، مرتبط می‌سازد، به اجزا تقسیم می‌کند» (همان).

بر این اساس، هوسرل با بیان روش‌های فروکاست آیدتیک نشان می‌دهد که آگاهی استعلایی، همه این کنش‌ها را در چهارچوب «مشاهده» و شهود محض انجام می‌دهد. از این رو می‌کوشد روش آیدتیک را

¹ individuality

² quasi-time

³ world

⁴ world form

باشد. به این سبب، تکیه بر تفکر اصالت آگاهی قوام‌بخش با رویکرد اولویت وجود سازگار نیست؛ پس مفهوم قوام‌بخشی آگاهی برای هیدگر بسیار عجیب به نظر می‌آید؛ چون هیدگر رویکرد دادگی و بخشش آصلیل وجود را در پیش می‌گیرد (steinbock, 1998: 15).

نقد دوم: هوسرل در همان سال‌هایی که هیدگر شاگردش بود، فکر می‌کرد که آگاهی به سبب التفاتی‌بودنش هم ابژه‌ها را قوام می‌دهد، هم خودش را؛ از این رو، این دوره را باید دوره بدون من^۳ نامید. این آگاهی برای هوسرل باید پیوسته من وجود^۴ باشد؛ اما از نظر هیدگر دازاین پیوسته من وجود نیست. شخص دازاین می‌تواند نام مستعاری برای شخص انسان دانسته شود. وجود دازاین من وجود نیست؛ بلکه از آن رو که دازاین در نحوه وجود اصیل، برای دست‌یافتن به خویش امکاناتی را برمی‌گزیند، می‌تواند باشد^۵ است (Heidegger, 1962: 68). اینکه دازاین هستی‌اش را برمی‌گزیند و امکان خویش است و در بازی هستی، برد را نصیب خود می‌کند، نکته مهمی است؛ زیرا براساس آن خلاف آگاهی، دازاین که می‌تواند من و به‌واقع نامی مستعار برای شخص انسان باشد، پیوسته امکان زوال برای او متصور است.

حاصل باور هیدگر درباره آگاهی این است که آگاهی عبارت است از وجود محض یا اگزیستانس. این مهم‌ترین نتیجه کاربست آموزه فروکاست برای اوست؛ زیرا براساس این نظر، آگاهی تنها جنبه معرفت‌شناختی ندارد و شاید اصولاً فاقد این جنبه

از هرگونه نظریه‌سازی مانند روش‌های ریاضیات محض یا روش‌های منطقی محض که گونه‌های اولیه علم عینی‌کننده پیشینی هستند، دور کند. بنابراین فروکاست آیدتیک، گونه‌ای دانش عینی دانسته می‌شود که بر سه پایه مهم استوار است: مشاهده، انتزاع آیدتیک و فروکاست پدیدارشناختی. آموزه علم عینی و سپردن مرکزیت آن به آگاهی و نقش آگاهی در وجودبخشی به ابژه‌ها، مهم‌ترین دستاوردهای هوسرل در تحلیل ادراک آگاهی براساس این آموزه به شمار می‌آیند.

هیدگر، آگاهی‌اگزیستانس

هیدگر در کاربست روش فروکاست درباره آگاهی به نتایج مشابه هوسرل دست یافت؛ اما برخلاف میل هوسرل با بسط این نتایج رویکرد دیگری در پیش گرفت؛ زیرا هیدگر به جای مفهوم آگاهی مفهوم «دازاین» را به کار می‌برد و این دو را با یکدیگر مرتبط می‌داند. یعنی حاصل فروکاست آیدتیک، دازاین و وجود آنجاست. او این ارتباط را برپایه دو نقد خود از مفهوم قوام‌بخشی هوسرل استوار می‌سازد.

نقد اول: از نظرگاه هیدگر مفهوم قوام‌بخشی به‌واقع غفلت از وجود است؛ زیرا اگر این آگاهی است که وجود ابژه‌ها را قوام می‌بخشد، پس به آگاهی باید تقدم داد و وجود امری اشتقاقی دانسته می‌شود؛ اما هیدگر این نظم را برعکس می‌کند؛ زیرا از نظر او وجود و دازاین پیوسته اولویت و تقدم دارد؛ هم از جنبه موجودی، هم از لحاظ هستی‌شناختی (Heidegger, 1962: 13)؛ زیرا پیش از قوام‌بخشی ابژه‌ها توسط آگاهی، وجود برای آگاهی باید متحقق

³ givenness and donation

⁴ I-less

⁵ I-Being

⁶ man-selbest

⁷ Can-Be

¹ Original

² derivative

آنکه فروکاست آگاهی نمی‌گذارد که ذهن پیوسته من می‌اندیشم محض باقی بماند و اینکه ذهن تنها از طریق ارتباط اتحادگونه آگاهی با عالم، قابل فهم است (داریگ، ۱۳۷۳: ۱۰۳). به این ترتیب، نتیجه مهم فروکاست آیدتیک نزد هیدگر بنابر الگوی آگاهی‌لاگزیستانس حاصل می‌شود.

الگوی آگاهی‌لازادی، مهم‌ترین مبنای ادراک زیباشناختی آگاهی

تأکید هیدگر برای تعریف آگاهی به اگزیستانس (وجود)، نتایج و پیامدهای مهمی در پیکره تفکر ژان پل سارتر به جا نهاد؛ زیرا در تعریف اگزیستانس اصیل^۱ گزینش و برگزیدن هست؛ به گونه‌ای که حتی گزینش نکردن، گونه‌ای برگزیدن است. بنابراین نمی‌توان از آن شناختی کامل و مطلق حاصل کرد. تنها چیزی که براساس فروکاست آیدتیک از آگاهی‌لاگزیستانس به دست می‌آید، این است که همه داده‌ها را به‌عنوان مرجع آگاهی، باید به آن بازگرداند. با این‌همه به‌سبب آزادبودن اگزیستانس اصیل نمی‌توان به آن شناخت مطلق حاصل کرد؛ اما اگرچه آگاهی از هرگونه تعریف می‌گریزد، می‌توان آن را به‌گونه‌ای زیبایی‌شناختی تعریف کرد. به‌تعبیر دیگر، می‌توان بدون بهره‌گرفتن از صورت‌بندی‌های مفهومی و ماهوی آن را تعریف کرد (همان). به این ترتیب، بداهت آگاهی و ادراک آزاد و بدون ماهیت می‌تواند حتی بدون مبنافرا دادن و ادامه فروکاست آیدتیک، دردسترس باشد. سارتر بر این اساس در تعریف آگاهی از الگوی هیدگری آگاهی‌لاگزیستانس به الگوی آگاهی‌لازادی گذر می‌کند. این مرحله مهم‌ترین مبنای ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی نزد سارتر به شمار می‌آید. او در این مسیر از آموزه

باشد؛ زیرا هیدگر مدعی فرارفتن از نظرگاه فلسفه سنتی درباره آگاهی است. براساس این سنت، امر پیش از تفکر، بر تفکر تقدم دارد و آگاهی به امر پیش از تفکر تنها در قلمرو معرفت‌شناسی معنا دارد. به این ترتیب با توجه به ابعاد وجودشناختی و با فرارگرفتن آگاهی در مرکز وجودشناختی، افقی نو در برابر تفکر ژان پل سارتر گشوده می‌شود.

نتیجه مهم فروکاست آیدتیک

مرلوپونتی با اشاره به گفته‌های هیدگر به نتیجه مهمی از موضع‌گیری او در زمینه فروکاست آیدتیک آگاهی دست می‌یابد:

«فروکاست آگاهی هرگز در جهت استقرار نظامی ایده‌باور گام بر نمی‌دارد؛ بلکه دازاین‌درجهان بودن که به وجود خاص انسان توجه می‌کند، در نتیجه فروکاست پدیدارشناختی آشکار می‌گردد» (merleau-ponty, 1995: Ix).

به این سبب، کاربست فروکاست در نظرگاه هیدگر دگرگونی بنیادین می‌یابد و به جای آنکه نتیجه فروکاست آیدتیک دست‌یافتن به ذوات اشیا باشد، به هستی در عالم می‌انجامد. بنابراین نتیجه مهم این آموزه آن است که آگاهی اگزیستانس است. از این نظرگاه می‌توان به آگاهی‌لاگزیستانس تعبیر کرد و به‌عبارت دیگر آگاهی همان اگزیستانس است. یعنی آگاهی به همان نحوه خاص هستی انسان در عالم اشاره دارد که هویت خویش را با اعمال و نگرش‌های خود می‌سازد و این نحوه هستی، ویژه انسان است. به این ترتیب، از این تأکید مرلوپونتی می‌توان دریافت که آموزه فروکاست برای هیدگر به دو نتیجه می‌انجامد: نخست، پیوند ناگسستنی و به‌واقع اتحاد انسان با عالم را بدیهی می‌سازد و دیگر

^۱ Cogito

سارتر این است که فرض مُدرک استعلایی چون آگاهی را منقسم می‌کند و آن را از خودش جدا می‌سازد، فرض بیهوده‌ای است؛ پس «من استعلایی، مرگ آگاهی است» (ibid.: 40). به این معنا که آگاهی تنها با خودش تعریف می‌شود، پیوسته به خودش بازمی‌گردد و عبارت است از صرافت کامل و شفافیت (ibid.: 39).

بنابراین نمی‌توان آن را جوهری همچون مُدرک یا من استعلایی قلمداد کرد. به‌طور خلاصه، آگاهی خلأ مطلق است و به هیچ ماهیت و جوهری تعریف نمی‌شود. به این ترتیب، آگاهی فقط اگزیستانس محض است (ibid.: 41,42). این مهم‌ترین نتیجه فروکاست آیدتیک نزد سارتر است: حذف مُدرک استعلایی به معنای حذف ذات آگاهی که زمینه آگاهی آزادی و تعریف زیبایی‌شناختی آگاهی به شمار می‌آید.

مشخصه‌های مهم ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی

اکنون پرسش مهم این است که: با نفی هویت مُدرک استعلایی یعنی نفی ماهیت آگاهی کدام ویژگی‌ها را می‌توان مشخصه‌های زیبایی‌شناختی آگاهی به شمار آورد؟ و به تعبیری دلالت‌های وجودشناسی مفهوم آگاهی چه چیزهایی است؟ در تعریف سارتر از مفهوم زیبایی‌شناختی آگاهی چند نکته انقلابی دیده می‌شود:

نخست: آگاهی خلأ مطلق است و به تعبیر دیگر جوهربودنش طرد می‌شود و ذاتاً به‌سوی اشیای خارجی می‌رود؛ نه برعکس؛ اما می‌توان آن را وجود محض تعریف کرد. البته این وجود عدم است و به تعبیر دیگر آگاهی عدم است؛ چون همه امور

فروکاست صرف‌نظر می‌کند؛ زیرا در این آموزه برای آگاهی ماهیتی تعریف می‌شود که براساس آن آگاهی، مرجع داده‌ها و گونه‌ای مُدرک تجربی یا روان‌شناختی تعریف می‌شود؛ از این رو، سارتر در مسیر ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی بر دو موضوع تمرکز می‌یابد: نخست، نقد آموزه فروکاست هوسرل و دیگری تبیین الگوی آزادی‌اگزیستانس و پیامدهای آن.

نقد سارتر بر اهداف فروکاست هوسرل و گذرکردن از آن

نقد وجود مُدرک استعلایی و نفی آن مهم‌ترین زمینه دست‌یابی به ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی نزد سارتر است. براساس فروکاست آیدتیک، ذات آگاهی به‌منزله مُدرک تجربی یا روان‌شناختی پدیدار می‌شود؛ اما هوسرل از این مُدرک به مُدرک استعلایی صعود می‌کند و از آن انتظار دارد تا دیدگاه‌های ذهن و آگاهی را متحد کند. همین مُدرک استعلایی است که ذهن و آگاهی التفات‌دار را به‌سوی اشیا هدایت می‌کند. انتقاد سارتر متوجه این نکته است که در جریان آگاهی، من روانی و روان تنی کفایت می‌کند و هیچ نیازی نیست تا آن را با من استعلایی یعنی ساختار ذهن و آگاهی مطلق مضاعف کرد (Sartre, 1960: 36)؛ زیرا برای وحدت‌بخشیدن و فردی‌ساختن آگاهی هیچ الزامی به فرض مُدرک استعلایی و مطلق‌ساختن آن وجود ندارد. تنها چیزی که برخلاف حذف مُدرک استعلایی، وحدت آن را برآورده می‌سازد، جنبه التفاتی آن است؛ زیرا با حیث التفاتی ذهن، خودش را استعلا می‌بخشد. ذهن، خودش عامل وحدت‌بخشیدن به حالات آگاهی است؛ پس برای این کار هیچ نیازی به مبدأ عالی و برتر به‌نام مُدرک استعلایی وجود ندارد. نتیجه نقد

¹ Death of consciousness

چهارم: آگاهی خودانگیختگی خلاق است؛ یعنی خاستگاه معنای وجود آگاهی، ذات آگاهی به‌گونه‌ای که آگاهی معنای وجودش را تنها با تکیه بر ذاتش به دست می‌آورد؛ بنابراین این خودانگیختگی نزد سارتر آزادی محض است؛ زیرا با آنکه خودش با هیچ چیز دیگری تعیین نیافته و عدم است، قادر به تعیین‌بخشیدن به اگزیزستانسی نو است؛ اما باید توجه داشت که این آزادی را نباید یکی از ویژگی‌های اگزیزستانس به شمار آورد؛ بلکه آزادی همان اگزیزستانس است. به این ترتیب، سارتر با تکیه بر تقدم وجود در اگزیزستانس نشان می‌دهد که «واقعیت انسانی وجودی است که آزادی‌اش در وجودش مطرح است» (همان: ۶۱۴ و ۶۱۵).

توجه به این نکته ضروری است که آزادی اگزیزستانس، آزادی محض است؛ اما آزادی، تنها می‌تواند آگاهی را در جهان درگیر سازد و آن را به منزله طرح جهان به ظهور رساند (دارتیگ، ۱۳۷۳: ۱۰۹). البته این طرح دو جنبه مهم دارد: یکی انتخاب آزاد آگاهی درباره خودش و دیگری انتخابی درباره عالم است تا از این رهگذر هم عالم را به منزله عالم آشکار کند، هم آگاهی برای خودش آشکار شود. در نتیجه محال است که عینی از اعیان در عالم تحقق یابد؛ مگر اینکه حامل ویژگی آگاهی آزاد باشد.

پیامدهای تأکید بر مفاهیم آزادی و طرح

دلالت‌های وجودشناختی مفهوم آگاهی و تأکید بر برآمیختگی آزادی و طرح در مفهوم زیبایی‌شناختی آگاهی دو پیامد مهم دارد:

۱. پدیدآوردن روشی تازه در برخورد با پدیدارهای روانی. در فهم حالت‌های روانی براساس

فیزیکی، روانی‌مادی و ابژه‌های روانی همه واقعیت‌ها و همه ارزش‌ها در عالمی عینی بیرون از آن قرار دارند و حتی «من مال خودم» بخشی از آگاهی نیست (ibid.: 93). سبب انقلابی‌بودن تعریف آگاهی این است که سارتر به پیامدهای نهایی فروکاست آیدتیک دست می‌یابد: سرانجام این فروکاست پدیدارشناختی «عدم‌سازی است»؛ زیرا باقی‌مانده این فروکاست، آگاهی یا همان وجودی است که باید آن را به سبب ذاتش عدم نامید؛ لذا عدم دیگر مرز وجود نیست؛ بلکه در قلب وجود ساکن است.

دوم: آگاهی به سبب طرد هرگونه جوهری اعم از روان تنی و فیزیکی هیچ است و همه حقایق بیرون از آن است؛ اما این عدم و خلأ مطلق، همه چیز است؛ زیرا آگاهی در ذاتش، آگاهی به آن هویت‌ها و چیزهاست (ibid.).

سوم: آگاهی خودانگیختگی او صرافت غیرشخصی است. آگاهی خودانگیختگی است؛ زیرا به هستی و وجود، صورتی از عالم می‌دهد. به تعبیر دیگر، وجود را به صورت متعلق التفات‌ها و دلالت‌های آگاهی درمی‌آورد. نیز آگاهی صرافت غیرشخصی است به این معنا که آگاهی هر لحظه با اگزیزستانس تعیین می‌یابد؛ بی‌آنکه بتوان پیش از آن چیزی را تصور کرد. بنابراین آگاهی در لحظه از حیات آگاهانه ما آفرینشی از عدم را برای ما آشکار می‌کند و به تعبیر دیگر، اگزیزستانس نو را بر ما مکشوف می‌سازد (ibid.: 79). البته باید یادآوری شد که مراد از آفرینش در اینجا معنای مابعدالطبیعی آن نیست؛ زیرا سارتر از وجود با تعبیری همچون بی‌دلیل و بی‌علت یاد می‌کند و آن را امری غیرضروری می‌داند (سارتر، ۱۳۹۶: ۶۸۰).

¹ spontaneous

مفهوم زیبایی‌شناختی آگاهی دو جنبه متفاوت دیده می‌شود:

الف) براساس پیامد فروکاست آیدتیک مدنظر سارتر که هرگونه ذهنیت‌داشتن از آگاهی را طرد می‌کند، دیگر نمی‌توان حالت‌های روانی را همانند امور ذهنی، حالت‌های درونی دانست و اصولاً چیزی به‌نام درونی‌بودن وجود ندارد تا بتواند حالت‌های روانی را در خودش پنهان کند. سارتر به این نکته اشاره دقیقی دارد:

پدیدارشناس به ما می‌آموزد که حالت‌های روانی متعلق و معلوم شناخت هستند و احساس (عشق یا نفرت) از آن جهت که احساس است، متعلق استعلایی است و نمی‌تواند در وحدت درونی‌بودن آگاهی هضم و جذب شود (Sartre, 1960: 95).

ب) آگاهی نمی‌تواند متعلق و معلوم شناخت باشد. بر این اساس، برای شناخت پدیدارهای روانی دو قلمرو از هم تمایز می‌یابد: یکی قلمرو روان‌شناسی است که برای شناخت پدیدارها از روش مشاهده بیرونی و درونی به‌طور یکسان بهره می‌گیرد و دیگری حوزه استعلایی که تنها پدیدارشناس به آن دسترسی دارد (ibid.: 96). نتیجه این گفته آن است که هرچند من و حالت‌های روانی‌اش معلوم یک من^۱ قرار گیرد، آگاهی به اگزیستانس و آزادی متعلق شناخت قرار نمی‌گیرد (ibid.: 97)؛ چون آگاهی هنگامی متعلق شناخت قرار می‌گیرد که تعریف ثابتی داشته باشد.

اکنون این پرسش مهم است که: پدیدارشناس چگونه می‌تواند رُخداد روانی را بدون مددگرفتن از روش مشاهده بیرونی و مشاهده درونی یعنی روش روان‌شناختی بفهمد؟

به نظر می‌رسد پاسخ را باید در معنای فروکاست مدنظر سارتر جست‌وجو کرد؛ زیرا معنای پدیدارشناسی به‌واقع تبیین و تعریف آگاهی استعلایی به‌عنوان اگزیستانس است. در این فرایند، مراد آن است که رُخداد روانی به‌خاستگاه و سرچشمه اولیه‌اش بازگردانده شود. براین اساس، رویداد روانی واقعیت یا متعلق شناخت نیست؛ بلکه در این رویداد نحوه وجودداشتن مشاهده می‌شود. یعنی شیوه انتخاب و فهمیدن خود و عالم، هدف نهایی فروکاست پدیدارشناختی دانسته می‌شود. ریشه این پاسخ را باید در نگرش سارتر به معنای اگزیستانس جست‌وجو کرد؛ زیرا اگزیستانس به‌معنای برعهده‌گرفتن هستی و مسئول‌بودن خویش است؛ به این سبب، «انسان بیانی از نیستی است و همواره نیست؛ زیرا همیشه به‌سوی امری نامعلوم پیش می‌رود تا جنبه‌ای از آن معلوم شود. او همیشه در جریان طرح‌اندازی تازه‌ای قرار می‌گیرد و بشر همان است که خود می‌سازد؛ یعنی همان است که پس از جهش به‌سوی وجود از خودش طلب می‌کند (سارتر، ۱۳۸۹: ۲۸ و ۲۹).

نکته مهم در تعریف آگاهی به‌عنوان اگزیستانس آن است که روانکاو وجودی برای تبیین رخداد روانی نباید در قلمرو مشاهده بیرونی یا درونی باقی بماند؛ بلکه باید به درک و فهم حقیقی رخدادهای روانی بپردازد. برای دست‌یافتن به این درک و فهم حقیقی باید رابطه بنیادی آگاهی و علم را در نظر داشت و توجه داشت که پیش از پدیدارشدن رُخدادهای روانی، هرکدام از این رویدادها واکنش انسان در برابر عالم به‌شمار می‌آیند (Sartre, 1962: 22). بر این اساس، برای تبیین رخداد روانی باید هم از امر روانی فراتر رفت، هم از انسان در عالم؛ تا به

¹ Ego

می‌کند و به جنبه التفاتی آن توجه می‌کند. پس وقتی که به آگاهی دارای عاطفه 'نگریسته می‌شود، چنین دریافت می‌شود که عاطفه شیوه خاصی برای فهمیدن عالم است (ibid.: 34)؛ اما از سوی دیگر، آگاهی به سبب خودانگیختگی و آزادی‌اش به هنگام شناخت اشیا، خودانگیختگی و آزادی خود را نمایان می‌کند (ibid.: 58). به این سبب، هرگاه عاطفه به صورت پدیدار ناگهانی آشکار می‌شود و خود را بر آگاهی تحمیل می‌کند، حالتی آزاد از بودن در عالم را به وجود می‌آورد.

مقصود از حالتی آزاد از درعالم بودن چیست؟

چنان که بیان شد، عاطفه تغییر شکل دادن عالم است. به این معنا که عاطفه هنگامی به منزله امری بدون تأمل بروز می‌کند که شیوه‌های متداول انطباق یافتن آگاهی با دشواری‌های عالم کارساز نباشد. به این سبب، آگاهی می‌کوشد چنین عالمی را به گونه‌ای دیگر دریافت کند. یعنی خود را تغییر شکل می‌دهد تا عالم را تغییر شکل دهد (ibid.: 63). معنای سخن این است که چون آگاهی نمی‌تواند با جریان جدی مشکلات عالم رودررو شود، بدون آنکه از طرح بدون تأمل عاطفه دست بردارد، خودش را از روند جدی عالم رها می‌کند. به این سبب، عالم جدی در آگاهی عاطفه زده جایش را به عالم خیالی می‌دهد تا اثری از مشکلات عالم واقعی در آن نباشد.

بنابراین عاطفه همچون پناهگاهی است که آگاهی در آن با پناه بردن به خیال به نفی عالم واقعی و بلکه بی‌اثر ساختن آن می‌پردازد تا عالم را برای خود تحمل پذیر کند. پس آگاهی عاطفه زده همچون تردست ماهری با شعبده‌هایش سیمایی جادویی به عالم می‌دهد؛ از این رو، عاطفه گونه‌ای فهم عالم

این وسیله به ذهن و آگاهی استعلایی و قوام بخش دست یافت (ibid.). مراد سارتر این است که تنها با فراترفتن از این گونه از ذهن و آگاهی است که می‌توان نشان داد هر رخداد روانی گونه‌ای وجود داشتن است و آگزیستانس با رخداد روانی به عالم توجه می‌کند (ibid.: 15) و می‌کوشد به این وسیله عالم را تغییر دهد. برای توضیح این مطلب می‌توان برای نمونه به دو حالت آزاد از درعالم بودن آگاهی اشاره کرد: یکی نمونه عواطف و دیگری تخیل.

رابطه عواطف و آگاهی

یک رخداد روانی همچون عاطفه به چه معنایی به عالم توجه می‌کند و آن را تغییر می‌دهد؟ برای پاسخ به پرسش باید به رابطه عاطفه به عنوان رخداد روانی و آگاهی توجه کرد. عواطف به واقع گونه‌هایی از وجود داشتن و وجهی از جوه آگاهی هستند. یعنی راه‌هایی هستند که به وسیله آن آگاهی وجود در عالم خویش را درمی‌یابد (Sartre, 1962: 62). هر عاطفه‌ای به منزله واقعییتی برای انسان است که خود را بر عهده می‌گیرد و به صورت عاطفی به جهان توجه می‌کند. به این ترتیب، هرگاه عواطف به خاستگاه آنها در ذهن استعلایی بازگردانده شوند، دیگر پدیدارشناس آنها را به منزله امر عینی بررسی نمی‌کند؛ بلکه آنها را در موجود انسانی بررسی می‌کند. یعنی پدیدارشناس وجودی از آگاهی، یعنی از آگاهی مرتبط با عاطفه می‌پرسد و به تعبیر دیگر، می‌پرسد آگاهی چگونه باید باشد تا عواطف امکان پیدا کند یا حتی ضروری شود (ibid.: 23).

به این ترتیب، پدیدارشناس برای فهمیدن آنچه برای آگاهی روی می‌دهد، از نفس آگاهی پی‌جویی

¹ Emotional consciousness

توسط آگاهی است که نه تنها حادثه و اختلال نیست، بلکه به گونه‌ای از وجود آگاهی اشاره می‌کند. نیز عاطفه راهی است که آگاهی وجود در عالم خود (دزاین به معنای هیدگری) را درمی‌یابد.

تخیل، آگاهی آزاد است

نمونه‌ای دیگر از حالت آزادبودن در عالم آگاهی را می‌توان در تخیل جست‌وجو کرد. سارتر در روان‌شناسی تخیل به نکته‌های مهمی در این باره اشاره می‌کند. در نظرگاه او فرایند تخیل نمونه‌ای قوی از عمل کرد آگاهی است تا نشان دهد که آگاهی هویت (جوهر) یا بخشی از عالم اعیان نیست؛ بلکه التفات به عالم است تا به این وسیله همچون عواطف، رویکرد زیبایی‌شناختی به آگاهی را تبیین کند. بر این اساس، تخیل برهم‌آمیختن صورت‌های ذهنی نیست؛ بلکه توجه به عالم یا پاره‌ای از اشیای عالم در حالت نبودن یا غیاب آنهاست (Sartre, 209: 2002). برای نمونه تخیل کردن فردی که اکنون در مسافرت است، به معنای تولید شبی از او نیست؛ تا این واقعیت شبیح‌گونه جانشین حضور او شود؛ بلکه آگاهی از غیاب اوست. پس بر این اساس که صور متخیل جانشین غیبت اشیا می‌شود، می‌توان توجه به غیرموجودی همچون اسب بالدار را تبیین کرد.

نتیجه مهم این گفته‌ها برای بحث کنونی آن است که تخیل ویژگی بنیادین آگاهی است و آگاهی در همان حال که آگاهی از عالم است، می‌تواند آن را نفی کند (ibid.: 210). با دیدن اثری هنری مانند تابلو تصویری از مولوی در موزه می‌توان این ادعا را

به‌وضوح نشان داد؛ زیرا اجزای تابلو همچون پرده، قاب و پوشش نقاشی که ترکیب رنگ‌های متفاوتی دارد، می‌تواند مانند سایر واقعیت‌ها وجودی در میان جهان قلمداد شود؛ اما هرگاه به حیات تصویر مولوی دقت کنیم، در عدم فرومی‌رود و به این سبب، جا برای عالم غیرواقعی و ادراک زیبایی‌شناختی آدمی باز می‌شود. به تعبیر دیگر، واقعیت تابلوی تصویر مولوی که فقط نقش شبیه را بازی می‌کند، توسط آگاهی نفی می‌شود تا روزه‌های غیرواقعی باز شود که در آن زیبایی پدیدار می‌شود. بنابراین از نظرگاه سارتر که می‌گفت «زیبایی ارزشی است که زایش آن در فضای خیالی روی می‌دهد» (ibid.: 225)، می‌توان نتیجه گرفت که واقعیت هرگز زیبا نیست و این به معنای نفی عالم در ساختار ماهوی آن است.

آگاهی آزاد، واقعیت را مجموعه‌ای ترکیبی تصور می‌کند و سپس از طریق حرکت خودانگیخته کنارگذاشتن عالم، ازسوی عالم تخیل را به صورت یک کل ادراک می‌کند و ازسوی دیگر جهان واقعی را نفی می‌کند.

خودانگیختگی آگاهی و عاطفه ادبی

این، نکته‌ای مهم است که رفتارهایی که آگاهی در آنها نمودار می‌شود، می‌توانند تنها براساس خودانگیختگی و به تعبیر دیگر، براساس اگرستانس آگاهی فهم شوند؛ پس طرحی که در رفتار آگاهی نمودار می‌شود، نمی‌تواند براساس قوانین انتزاعی و کلی تبیین شود. نمونه‌ای از این رفتار را می‌توان در آنچه عاطفه ادبی فلوبر^۳ خوانده می‌شود، مشاهده کرد. خاصه که رفتار آگاهی و عاطفه در سبک نوشتاری و ادبی غالب متفکران

¹ imagination

² image

³ Gustave Flaubert

۲. برآمیختگی ادراک و تأثیر

یکی دیگر از دلالت‌های وجودشناختی مفهوم آگاهی خودانگیخته تأکید بر تعریف آگاهی به طرح است. مفهوم زیبایی‌شناختی آگاهی، این دلالت مهم را دارد که تعریف آگاهی به طرح به معنای خودانگیختگی آگاهی است. به این معنا که آگاهی باید آزادانه خود را بسازد و بیافریند. به این سبب، فروکاست آیدتیک نزد سارتر پوست می‌اندازد و مفهومی نو می‌یابد؛ زیرا هسته پدیدارشناسی هوسرل که در آن، آگاهی سود و منافع خویش را در جریان فهم دخالت نمی‌دهد، تغییر شکل می‌یابد؛ به گونه‌ای که آگاهی تنها توصیف‌گر عالم نیست و تسلیم محض عالم نمی‌شود؛ بلکه آگاهی برای فعال‌شدن و دگرگون‌ساختن خود و عالم، از رهگذر فروکاست آیدتیک به خلاقیت روی می‌آورد. نزد سارتر سیر فروکاست آیدتیک وظیفه دوسویه‌ای به عهده دارد: ازسویی خود را از جهان جدا می‌سازد تا آن را بشناسد و از دیگر سو با این عمل بر عالم اثر می‌گذارد تا آن را تغییر شکل دهد.

سارتر در مجموعه مقالات خود با عنوان «موقعیت‌ها»^۱ از این وظیفه یاد می‌کند و تأکید می‌کند که فرایند فعال‌شدن آگاهی و درگیرشدن منافع آن در شناخت و منطبق‌شدن ادراک و تأثیر، آزادی نامیده می‌شود؛ زیرا امکان جداشدن از موقعیتی برای دست‌یابی به موقعیت دیگر، شناخت صرف نیست؛ بلکه ادراک همراه با تأثیر است (Sartre, 1965: 194)؛ اما پرسش اصلی آن است که: چرا فروکاست آیدتیک هم آزادی است هم شناخت؟ پاسخ این است که آگاهی طرح است؛ طرحی که نمایان‌گر شناخت است. در این طرح، آگاهی از ضرورت وابسته‌ساختن

آگزیستانس دیده می‌شود. روان‌شناسی استوار بر مشاهده بیرونی و مشاهده درونی در تبیین احساس بلندپروازی فلوربر در نویسندگی می‌کوشد نمونه رفتار آگاهی را به احساسات و امیال فلوربر، ویژگی‌های ارثی یا عصبی او بازگرداند؛ اما سارتر با تکیه بر مفهوم آگاهی‌آزادی و به تعبیر دیگر، خودانگیختگی آگاهی معتقد است:

«بلندپروازی، ملازم قصد است؛ بنابراین اختیاری است. نه وراثت می‌تواند از عهده تعبیرش برآید، نه زمینه بورژوازی، نه تعلیم و تربیت یا ملاحظات فیزیولوژیکی درباره حالت‌های عصبی» (سارتر، ۱۳۸۴: ۲۹).

نکته مهم این است که آگاهی‌آزادی که در شخص فلوربر ظهور کرده است، هرگز به معنای ترکیبی از صفات ارثی عصبی یا ظهور جوهر و ماهیتی خاص نیست؛ بلکه وحدت طرح اصلی است که برای ما به منزله مطلق غیرجوهری آشکار می‌شود. این تذکری به جا و مهم است که نباید با ترکیب تمایلات، شخص را بسازیم. حالتی همچون حالت بلندپروازی فلوربر نمایان‌گر توجه آزاد آگاهی به عالم و اصولاً ظهور شوق هستی است. یعنی ظهور خودانگیختگی آگاهی است. این گونه وجود، بی‌وقفه خود را پیش می‌اندازد و از خود می‌گذرد؛ زیرا این وجود، کمبود هستی است.

به این ترتیب، سارتر می‌خواهد نشان دهد که همگی رفتارهایی که آگاهی خودانگیخته در آنها نمودار می‌شود، به همان طرح واحد اولیه بازمی‌گردند و این رفتار همچون رمزهایی از آن حکایت دارد و عمل کشف این رموز بر عهده روانکاوی وجودی است.

^۱ situations

به وسیله آن نه تنها به موقعیت تاریخی آگاه می‌شود، بلکه از آن به موقعیتی کاملاً تازه می‌رسد. به تعبیر دیگر، این کنش انقلابی که بالاترین مرتبه کنش آزاد است، هم آزادی آگاهی را تحقق می‌دهد، هم روزنه‌ای است برای پدیدار ساختن جنبه‌های تازه‌ای از آن.

آزادی آگاهی تعریف ماهوی آگاهی نیست

با تعریف آگاهی به طرح نباید پنداشت که آنچه انسان آزادانه طرح می‌کند، از پیش داده شده و گونه ماهیت برای آن دانسته می‌شود؛ زیرا ممکن است این آگاهی پیش از آنکه خود را تحقق دهد، تهدید شود؛ چون آزادی آگاهی باید از وضع موجود خود را برهاند تا به سبب مکان، محیط، تاریخ، آینده و حتی مرگ با محدودیت مواجه نشود. آزادی درون خود، حامل پایان‌ناپذیری خویش است؛ زیرا پیوسته به نقضی جبران‌ناپذیر مبتلاست و توانایی گریختن از خود و تصمیم‌های آزاد خویش را ندارد. البته مهم است که آگاهی خواهان آزادی خویش است و آن را کامیابی خود می‌داند؛ اما هرگاه به این هدف دست یابد و دیگر در صدد گذار از این وضع موجود بر نیاید از ماهیت آزادی خویش چشم‌پوشی کرده است. به این سبب به ارائه تعریفی ماهوی از خود گردن نهاده است. یعنی به وجود فی‌نفسه تبدیل می‌شود. سارتر آزادی را عبارت از وجودی می‌داند «... که بودن آنچه نیست و نبودن آنچه هست را به‌عنوان کمال هستی خویش برمی‌گزیند» (سارتر، ۱۳۹۶: ۷۱۳).

او با تأکید بر کمال وجودی آگاهی یعنی آزادی آن به فروکاست آیدتیک هوسرل و از نو آغاز کردن بی‌وقفه آن اشاره می‌کند و معتقد است این فروکاست هرگز به‌طور کامل تحقق نمی‌یابد؛ اما نزد سارتر،

حال به گذشته جدا می‌شود؛ ضرورت یعنی وابسته‌کردن حال به آینده. به این ترتیب، نمی‌توان آزادی را پیش از هرگونه تأثیر و کنشی به آگاهی نسبت داد؛ بلکه آزادی اصولاً توأم با کنش و تأثیر وجود می‌یابد. از این رو آگاهی آزاد است؛ چون با کنش و تأثیر نمودار می‌شود؛ یعنی آزادی آگاهی در تعهد عینی‌اش پدیدار می‌شود.

کنش انقلابی آگاهی

روح فرکاست آیدتیک نزد هوسرل و هیدگر تأکید بر انگیزه تصمیم و عمل است و جوهره عمل پدیدارشناختی گونه‌ای زهد و مراقبت آگاهی است تا از این رهگذر به ادراک ذوات دست یابد (جمادی، ۱۳۸۹: ۱۹۲)؛ اما سارتر با معرفی آگاهی به اگزیستانس، آگاهی را طبیعت و ماهیتی از پیش تعیین شده به شمار نمی‌آورد؛ بلکه آن را هستی در عالم می‌داند که خودش باید به خود تعین دهد. پس تحقق یافتن این آگاهی در ضمن تأثیر و کنش او در عالم امکان‌پذیر است. واقعیت آگاهی «... کنش است. کنش و تأثیر بر عالم با فهم این عالم یکی است؛ پس کنش و تأثیر یعنی کشف واقعیت عالم و هم‌زمان اثرگذار شدن بر آن» (ibid.: 184). به این سان، نزد سارتر هرگونه آزادی که فاقد جنبه عملی باشد و به اگزیستانس بی‌توجه باشد و تنها در درون خویش و بدون توجه به جنبه‌های عینی خودش را تحقق دهد، توهمی بیش نیست؛ زیرا آزادی درونی برای آگاهی به معنای فرورفتن به ذهنیتی است که با واقعیت فاصله دارد و گونه‌ای نگرشی ایدئالی به طبیعت آگاهی است. بنابراین آزادی طرحتی است که به آگاهی داده می‌شود تا به تحقق خویش بپردازد. این طرح جنبه کاملاً انقلابی دارد؛ زیرا آگاهی

استعلایی آگاهی تمرکز می‌یافت به علمی عینی‌کننده تغییر یافت. این علم در قلمرو ذوات باقی می‌ماند؛ اما از حیث روش‌ها و اهداف علم عینی پیشینی همچون ریاضیات و منطق نیست. در مرکز این دانش آیدتیک که همچنان به نظریه‌پردازی درباره ذوات می‌پردازد، آگاهی قرار دارد که وجودبخشی ابژه‌ها کارکرد مهم آن است.

اما نقد هیدگر بر مفهوم قوام‌بخشی وجود توسط آگاهی در فرایند تغییر شکل ادراک آگاهی اهمیت دارد؛ زیرا او با کنارگذاشتن این مفهوم به دوره «بدون من» خاتمه می‌دهد و به جای آگاهی، از دزاین یا وجود خاص انسان استفاده می‌کند. دزاین که استعاره‌ای از شخص انسان است، شاخصه می‌تواند باشد است که پیوسته امکان زوال خویش را پیش رو دارد. به این ترتیب، حاصل کاربست آموزه فروکاست آیدتیک نه استقرار نظامی ایده‌باور، بلکه ظهور وجود خاص انسانی و درجهان‌بودن است. بنابراین آگاهی، پیوسته با عالم ارتباط و بلکه اتحاد دارد و به این وسیله آگاهی تنها با عالم قابل فهم است؛ پس حاصل آموزه فروکاست، پدیدآمدن الگوی آگاهی اگزیستانس است. تعریف آگاهی به اگزیستانس که مهم‌ترین شاخصه‌اش آزادی است، زمینه را برای تبدیل این الگو به آگاهی‌آزادی توسط سارتر آماده کرد و نشان داد که می‌توان بدون بهره‌گرفتن از صورت‌بندی‌های ماهوی، از آگاهی تعریفی زیبایی‌شناختی ارائه کرد. ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی دو مشخصه مهم دارد: نخست، یکی شدن خودانگیختگی و طرح و دیگری آنکه «آگاهی عدم» است که نشان می‌دهد سرانجام کاربست فروکاست آیدتیک «عدم‌سازی» است. آگاهی عدم است؛ چون به سبب خالی‌بودن از محتوا

فروکاست آیدتیک آگاهی نه تنها در هنگام طرح‌های شناختی و نظری یعنی در رفتارهای نظری آگاهی ظهور می‌یابد، بلکه این فروکاست در قلمرو عملی نیز وجود دارد؛ زیرا وجود خودانگیخته و آزاد آگاهی که در همه رفتارهای اگزیستانس آگاهی نمودار می‌شود، هرگز به‌عنوان وجود فی‌نفسه آگاهی تحقق نخواهد یافت.

نتیجه‌گیری

یکی از دستاوردهای مهم پدیدارشناسی وجودی، تمرکز بر تحول ادراک «پدیدار آگاهی» است. به تعبیر دیگر، گذار از ادراک معرفت‌شناختی آگاهی به نظرگاه ادراک زیبایی‌شناختی آگاهی. این رویکرد انقلابی بر نتایج حاصل از آموزه فروکاست آیدتیک تمرکز می‌یابد. این مسیر که با زمینه‌سازی‌های هوسرل و هیدگر آغاز می‌شود، سرانجام در تفکر ژان پل سارتر به صورت‌بندی نو با پیامدهای نو دست می‌یابد. مدعای اساسی مقاله تحلیل و بررسی زمینه‌ها و مبانی این تحول در قلمرو روان‌شناسی پدیدارشناسی است.

خاستگاه آموزه ادراک زیباشناختی آگاهی را باید در اولین فروکاست پدیدارشناسی یعنی فروکاست آیدتیک یا دانش آیدتیک جست‌وجو کرد که در آن همه احکام فراتر از حیات آگاهی و واقعیت‌های صرفاً روان‌شناسی به حال تعلیق درمی‌آید. در این فروکاست آیدتیک آگاهی می‌توان به شهود اصیل ذهن محض دست یافت. مهم‌ترین امکان حاصل از فروکاست مدنظر قوام‌بخشی ابژه‌ها و اعیان توسط آگاهی است. با این‌همه در کاربرد این دانش برای ادراک پدیدار آگاهی لوازم مهمی دیده می‌شود؛ زیرا دانش آیدتیک که به‌منزله دانش پیشینی بر حیات

- Husserl, E. (1931), *Ideas a general intrudaction pure phenomenology*, London ----- (1997), *Psychological phenomenology and confrontation with Heidegger(1927-1931)*, Translated and edited by Thomas sheean and Richard E.palmer, springer Bussiness media Dordrech.
- Kant, I. (1998), *Critique of pure reason*, translated Paul Guyer and Allen Wood, Cambbridge university press.
- Macann, Ch. (2005), *Four phenomenological philosophers*, Roudledge, London and new York
- Merleau-ponty. (1995), *The phenomenology of Perception*, Routledge
- Panson,Th. (2015), *Husserl and Heidegger on reduction and categorical*, springer. New Yourk
- Sartre, j.p. (1960), *The Transcendence of the ego*, Hill and wong-New York, Translated: Forrest Williams and Robert kitkpatrik ----- (1962), *Sketch for a theory of emotion*, translated by philip Mairet,Methuen & coltd printed in great Britain
- (1965), *Situations*, Translated by Philip Mairet Hill and wong New York
- (2002), *Phenomenology of the imagination*, Translated: Mary Warnock, Routledge London
- Steinbock , A. (1998), *Phenomenology in Japan*, Department of philosophy, Southern Illinois university at Carbondale USA.

به خود اشیا می‌رسد. نتیجه دیگر رویکرد زیبایی‌شناختی ادراک آگاهی و معرفی آگاهی به آزادی و طرح این است که آگاهی و تأثیر، بر هم منطبق می‌شوند. نتیجه این انطباق آن است که پدیدارشناسی سرانجام به فلسفه عمل می‌انجامد. می‌توان نمونه‌های برجسته این ویژگی را در ظهور عمل‌کردهای زیبایی‌شناختی آگاهی مانند تخیل و عواطف مشاهده کرد.

منابع

- سارتر، ژان پل. (۱۳۸۴)، *روانکاوی وجودی*، ترجمه احمد سعادت، آبادان: پرسش، چاپ اول
- (۱۳۹۶)، *هستی و نیستی*، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: نیلوفر
- دارتیگ، آندره. (۱۳۷۳)، *پدیدارشناسی چیست؟* ترجمه محمود نوالی، تهران: سمت
- جمادی، سیاوش. (۱۳۸۹)، *زمینه و زمانه پدیدارشناسی*، تهران: ققنوس
- هوسرل، ادموند. (۱۳۷۲)، *ایده پدیدارشناسی*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی
- Heidegger, m. (1962), *Being and time*, translated by jhon macquarrie and Edward Robinson, New York and Row.